

«ترجمه کهن لامیه المعجم»

(در اوائل قرن هشتم؛ از مترجم ناشناخته)

دکتر مظفر بختیار

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۶۳ تا ۷۷)

چکیده:

قصیده لامیه المعجم، سروده طغرانی شاعر ایرانی عربی سرای، در اواخر قرن پنج هجری، از قصیده‌های ممتاز و مشهور و به تعبیر قدیم از امهات قصاید ادب عربی است.

این ترجمه فارسی از لامیه که در اوایل قرن هشتم انجام گرفته قدیم‌ترین ترجمه تاکنون شناخته شده از این قصیده بلند آوازه است و در ضمن نمونه‌ای کمیاب است در نوع خود از ترجمه کامل آثار محض و ناب ادب عربی به زبان فارسی.

واژه‌های کلیدی: لامیه المعجم، طغرانی اصفهانی، الفیث المسجّم فی شرح لامیه المعجم.

مقدمه:

مؤیدالدین حسین طفرائی اصفهانی (۲۰ / ۵۱۰-۵۵ / ۴۵۰ ه.ق.) از بزرگترین سخنوران ایرانی عربی گوی است. با آنکه عصر طفرائی، مستعد پرورش و ظهور شاعران بزرگ نبود، به اعتقاد صاحب نظران، طفرائی از سخن سرايان و شاعران بزرگ در مقایسه با همه ادوار ادب عربی است؛ در نظر سخن سنجان معاصر عرب نیز همچنين است. در چند گونه CD که از نخبه آثار ادبیات عرب ارسال‌های اخیر با هم سلیفگی و همکاری استادان سخن شناس از کشورهای گوناگون عربی ترتیب یافته، متن کامل دیوان طفرائی یکی از گزیده‌های اصلی است.

زندگینامه طفرائی را با بررسی لامیه العجم و انگیزه سرودن آن و کتابشناسی شرح‌های لامیه و استقبال‌ها و نظیره‌سرایی‌هایی که از آن شده چندین سال پیش - هنگامی که دانشجوی دوره کارشناسی دانشکده ادبیات بودم - نوشته‌ام و همان وقت در مجله دانشکده ادبیات (سال ۱۲ - مرداد ۱۳۴۴ ه.ش، صص ۳۷۳-۴۵۲) و ضمن انتشارات دانشکده به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۵۴ ه.ش / ۱۹۷۳ م ترجمه مبسوط آن با عنوان *حياة الطفرائی* به عربی انتشار یافت و اینک نیز با تجدید نظر و افزایش منابع و تحقیقات جدید در سوریه در دست چاپ است. مطالب لازم را درباره احوال و آثار طفرائی در این منابع آورده‌ام و تکرار آنها ضرورت ندارد.

اثر مشهور طفرائی که مایه شهرت و بلندآوازی او گشته، *فصیلة لامیه العجم* است که از امتهات فصائد عربی است و به قول صلاح الدین صفدی، سخن شناس و ادیب نامدار قرن هشتم هجری لامیه، دارای یکی از لطیف‌ترین بیافت‌ها و استوارترین ساختارهای شعری در ادب عربی است؛ چندانکه کمترین تصرف و دگرگونگی را بر نمی‌تابد. (صفدی، ج ۱، صص ۲۷-۲۹)

بیان شیوا و سخن‌پردازی و معنی آرای نفی طفرائی در این فصیده، برخی از ابیات لامیه العجم را جزء حکم و امثال سائره عربی و برخی از امثال و داستانزدهای مهجور و

متروک عربی را با زبان و در بازسازی و بازسزائی طغرائی از حکم و امثال رایج و زبانگرد ادب عربی گردانیده است.

طغرائی در شعر عربی خود به مضامین شعر فارسی توجه داشته است و حتی بعضی از معانی را از شعر فارسی ترجمه کرده است؛ مانند تمثیل پر عقاب، قصه گرگ و روباه و ترجمه منظوم از شعر رودکی. در کتاب الفهرس التمهیدی (ص ۵۱۸) از قصیده‌ای از طغرائی به زبان فارسی، یاد شده که خود شاعر، آن را به عربی شرح کرده است. چندین رساله و کتاب هم در فن کیمیا و علوم غریبه به زبان فارسی و عربی بدو منسوب است و تفصیل مطالب و مشخصات این آثار را در زندگی نامه او آورده‌ام (نک: بختیار، ص).

باری، ابیات لامیه المعجم از دیرباز در متون ادبیات فارسی و آثار ادبی مسلمانان به سایر زبان‌ها بارها به استشهاد و تضمین آمده است. به سبب همین شهرت و حسن قبول، شرح‌ها بر لامیه نوشته شده و متن آن به فارسی و برخی از زبان‌های دیگر و از جمله زبان‌های فرنگی ترجمه شده است. مشهورترین شرح لامیه با عنوان الفیه المسجّم فی شرح لامیه المعجم از صلاح‌الدین صفدی (۷۶۴هـ.ق)، مؤلف فوات الوفيات که تاکنون به چند چاپ رسیده و به هزار صفحه و زیری بر می‌آید، خود از مراجع و مجامع معتبر ادبی و شعری است.

ترجمه‌های فارسی لامیه المعجم که پیش از این شناخته شده چندان کهن نیست و البته حق لامیه را - بنابر مسائل کلی و عمومی که در ترجمه آثار ادبی و شعری ناب وجود دارد هیچ ترجمه‌ای، هر چند نفی و شیوا و شاعرانه، هیچگاه ادا نمی‌تواند کرد. ترجمه کهن لامیه المعجم نیز از موارد نادر در ترجمه شعر ناب عربی به فارسی است. قدما معمولاً به ترجمه آثار ادبی محض که فهم آن لاجرم در حیطه ادراک خواص اهل ادب و ادبای مستغنی از مراجعه به ترجمه آثار بود نمی‌پرداختند مگر به تفنن یا به صرافت طبع آزمائی، آنهم بسیار به ندرت. اهتمام آنان در این گونه موارد غالباً نگاشتن شرح، یا در پیچیدن در نکات فنی و مباحث لغوی و نحوی بود به شیوه اهل مدرسه به

فصد راه گشائی برای نوآموختگان و متوسطان مستعد تا بر حسب فهم و استعداد خود از رویه‌های مباحث الفاظ در گذرند و به لایه‌های معنایی و حسی ادبی و ذوقی برسند. ترجمه قدیم لامیه العجم را دانشجوی ارجمنندی به نام آقای جواد بشری، پژوهشگر نسخه جوی و طرفه یاب در مجموعه‌ای قدیم از همین دست مطالب یافته بود و عکس آن را برای من آورد.

تصرفات و تأملاتی که در نسخه و در حین کتابت انجام گرفته، نشان می‌دهد که متن از روی یادداشت‌ها و مسوده پراکنده به خط خود مؤلف، تنظیم و کتابت شده و شکل نهانی نگرفته است؛ در مواردی مفردات و لغات بیت در بین سطرها یا در بالای کلمات، جداگانه به فارسی معنی شده و غالباً هم این الفاظ جایگزین به غیر از واژه‌ای است که در متن آمده است. در برخی از عبارات نیز دو گونه ترجمه پیشنهاد شده. موارد دوگانه نیز درون || در جایگاه خود در متن ترجمه قرار گرفته و در صورت تعدد با نشانه / از هم جدا شده است (//).

روایت عربی لامیه از نسخه ترجمه قدیم به لحاظ قدمت و سندیت آن در بازنویسی و چاپ حفظ شده است. اعراب کلمات، طبق متن مُعَرَّب لامیه العجم است که آن را بر اساس نسخه‌های دیوان طغرانی و متون معتبر ادبی تصحیح و نشانه‌گذاری نموده‌ام و در مجله دانشکده ادبیات و به نقل از آنجا در کتاب *یادنامه ادیب نیشابوری* و چند جای دیگر به چاپ رسیده است. (مخند آبادی بادل، ص ۴۴-۵۳) اختلاف نسخه‌های مؤثر و قابل اعتنا در زیرنویس ثبت شده است.

تعیین قدمت نسخه‌های خطی، منوط به بررسی اصل نسخه است و من فقط عکس نسخه را در دست دارم. اما به قرینه شیوه خط متن و وجود برخی شاخصه‌ها که تشخیص آنها از راه عکس هم برای اهل فن امکان‌پذیر است. قدمت نسخه باید به اوائل قرن هشتم برسد؛ واژگان و سبک و سیاق سخن هم مربوط به همان ادوار اواخر قرن هشتم و حداکثر اوایل قرن هشتم هجری است و فراتر از آن نمی‌رود.

وَدَعَّ عَمَّارَ الْعُلَى الْمُقَدِّمِينَ عَلَ الْكُوفَا وَاتَّقَمَعَ مِنْهُمْ بِالْبَلَّاءِ
 بر کوفه بزرگی و بلندتری گذاشت که تو توئی تباری در آن بود ایها که در آن گذار بجای آن که در ایند و دردی در بر آورد و احسانک
 بَرَضَى الذَّلِيلَ كَحَضْفِ الْعَيْشِ تَقْفِضُهُ وَالْعَزَّ عِنْدَ رَسْمِ الْاَيُّو الذَّلُّ وَقَوَادِزُ وَرَوَادِزُ
 در کوفه در ضعیفتر یا نیکو تر میبخت که در آن دفعاعت کند و از سفرها و محلهای عیبا مشفقها تقاضا نماید و معاندان کند و در سفرها
 فَادْرَأْهَا فِي نَحْوِ الْبَيْدِ جَائِلَةً مُعَارِضَاتٍ مَثَابِي اللَّيْلِ بِالْجُدِّ
 در کوفه باز در آن خود آن همه عذرها وجود را بسفرها انداز و لتبان عنایت کنش
 اِنَّ الْعُلَى حَدَّثَتْنِي وَهِيَ صَادِقَةٌ فِيمَا حَدَّثَتْ اَنَّ الْعَزَّ فِي النَّقْلِ
 در کوفه بزرگی و بلندتری احکامات کرد و در اینج گفتم راستت کردی گفتی عزت و عزیمت و بدست آوردن و در هر دو معنی
 لَوْ كَانَتْ شَرِبَتْ الْمَاءَ بِلَوْغٍ مَنِي لَمْ تَبْرَحِ الشَّمْسُ قَوْمًا ذَاةَ الْجَلِّ
 یعنی چنانکه آفتاب است شرف از اینجاست می گوید اگر در مقام که در یکجا بلندتر بزرگی بودی و منی آفتاب از خانه حوسر در جلال
 اَهَيْتُ بِالْحِطِّ لَوْ بَادَتْ شَمْعًا وَالْحِطُّ عَنِّي بِالْحِجَالِ فِي شَعْلٍ نَقْلٌ
 می گوید چنانکه شمع را و کشف چهره بر باطن سخت از سرخ و می گفتم و بیشتر چنانکه از رفتن بایشان شعور شد
 لَعَلَّ اَنْ يَدَاخِلَ وَتَقْصُمُ لِعَيْنِهِ نَامُ عَنْهُمْ اَوْ تَنْتَهَى لِي
 می گوید امید می جلام که در فضیلت و فضل شرف را معلوم شود و نقصان جمله نکوان و را محقق بود از ایشان در
 اَعْلَلِ النَّقْنَ بِالْاَمَالِ اَمَّا اَضْيُو الْعَيْشِ لَوْ اَضْنَحَةُ الْاَنْقَلِ
 می گوید امید ما جز اینج دارم و پیش شکل اختیار بر آید از این امیدها بنویسی زندگانی بر من و بال بودی از تنگی عیش

بازی خود
سختها

علا

لعلکم

صفحه ای از نسخه ترجمه قدیم لامیه العجم (اوائل قرن هشتم)

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- أصالة الرأى صائتسى الخطلِ و حلیة الفُصلِ زائتسى لَدَى العَطَلِ؛

می گوید: رأی اصیل و اندیشه و فکر جمیل من مرا از خطا و زلل بازداشت [و آرایش

و پیرایه فضل من] راه صواب به من نمود و مرا زینتی تمام شد تا از زمرة جاهلان...^۱
حاصل آمد.

۲- مَجْدِي أَحْبَبْتُ وَأَمَّجِدِي أَوْلَى شَرَعٌ وَالشَّمْسُ رَأْدَ الصُّحَى كَالثَّمِينِ فِي الطُّغْلِ؛
می گوید: بزرگی من در اول و در آخر، یکسان است (برابر است) چنانکه آفتاب در

وقت چاشت فراخ و شبانگاه، یکسان است. یعنی مثل آفتاب است.

۳- فِيمَ الْإِنَامَةِ بِاللِزْوَاءِ^۲ لَا سَكْنِي أَبْهَاءُ «وَلَا نَاقَتِي فِيهَا وَلَا جَمَلِي»
می گوید: چرا می باید مرا اقامت کرد در بغداد که نه اهل و قبیله دارم و نه اسباب و

عدت و این مثل است عرب را که چون جایی تعلقش نباشد، گوید: «لَا نَاقَتِي فِيهَا وَلَا
جَمَلِي»

۴- نَاءٍ عَنِ الْأَهْلِ صِفْرُ الْكُفِّ مُنْفَرِدٌ كَالسَّيْفِ عُرَى مَثْنَاءَ عَنِ الْخَلِيلِ،
می گوید: در بغداد بدین حال ماندم؛ تنها و تهی دست، دور از اهل و عیال.

۵- فَلَا صَدِيقَ إِلَيْهِ مُثَنِّكَ حَزَنِي وَلَا أَنْيْسَ إِلَيْهِ مُثْنَتِي جَدَلِي

۶- طَالَ اغْتِرَابِي حَتَّى حَنُّ رَاجِلِي وَرَحَلُهَا وَفَرَى الْعَسَاةِ الدُّبُلِ.
می گوید: غربت من درازا کشید تا حدی که شتران من بنالیدند.

۷- وَصَحَّ مِنْ لَغَبٍ نَضْوِي وَعَجَّ لِمَا بَلَقْتَنِي رِكَابِي وَلَجَّ الرُّكْبُ فِي عَدَلِي
می گوید: از طول سفر، شتران من ضعیف شدند و دل من فریاد برآورد و کاروان در

۱- کلمه ای در عکسبردای معر و ناخراتا شده.

۲- در فرهنگنامه ها و منابع جغرافیایی قدیم و به پیروزی از آنها در الفبای المسموم و شرحهای قدیم و جدید
لامیه المعجم «الزوراء» به معنی کج قبیله و لقب توصیفی یا منبروز شهر بغداد معنی شده است. توجیهی است
همانند بسیاری از وجه تسمیه ها و وجه اشتقاق های عامیانه. نام کوفه و نواحی آنجا در سریانی Aquia (لازوراء)
به معنی کج که در متون قدیم چینی هم به همین صورت و معنی و با تلفظی شبیه به الزوراء آمده است و پس از
آبادانی و گسترش بغداد عنوان شهر کج به بغداد تسری و اطلاق یافته است.

ملامت من مبالغه کردند.

۸- أُرِيدُ بَسْطَةَ كَفِّ أَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى قَضَاءِ حَقُوقِي لِأَلْمَلَى قَبْلِي

می گوید: از سفرها و مشقت ها که می کشم بسطت دستی می خواهم تا حقوق بزرگی که بر من ثابت است بگزارم.

۹- وَالذَّهْرُ يَعْكِسُ آمَالِي وَيُفْنِي عُنِي مِنَ الْغَنِيمَةِ بَعْدَ الْكَذِّ بِالْقَتْلِ

می گوید: من جهد می کنم تا بسطت کفمی بدست آرم. روزگار برعکس آن کار می کند و مرا از غنیمت به قتل خرسند می گرداند.

۱۰- وَذِي شَطَاطٍ كَصَدْرِ الرُّمَحِ مُعْتَقِلٍ بِسِمْنِهِ غَيْرِ هَيَّابٍ وَلَا وَكِيلٍ

می گوید: ای بسا کسانی که راست قامت بودند مانند نیزه؛ ترسنده نبودند و کار خود با دیگری گذارنده نبودند.

۱۱- حُلُوُّ الْفُكَاهَةِ مُرُّ الْجِدِّ، فَذُمِّجَتْ بِسُوءِ الْقَلْبِ مِنْهُ رِقَّةُ الْفَزْلِ

می گوید: آن کس را یاد کردیم که شیرین مزاج بود و تلخ چمد دلیری با نرمی آمیخته داشت.

۱۲- طَرَدْتُ سَرَحَ الْكَزَى عَنْ وَرْدِ مُقَلَّتِهِ وَاللَّيْلُ أَغْرَى سَوَامَ النَّوْمِ بِالْمُقَلِّ

می گوید: خواب را از دور می کردم وقتی که بر چشم ها غلبه می کرد. این بیت از جمله استعارات لطیف است.

۱۳- وَالرُّكْبُ مَبْلٌ عَلَى الْأَكْوَارِ مِنْ طَرِيدٍ صَاحٍ وَآخِرٌ مِنْ خَمْرِ الْكَزَى نَعْلٍ

می گوید: کاروان، بعضی بر سرشتران هشیار بودند و بیدار و بعضی خفته چون مست.

۱۴- فَمَلْتُ أَذْعُوكَ لِأَجْلِ لِي تَنْصُرَنِي وَأَنْتَ تَحْذُنِي فِي الْحَادِثِ الْجَلِيلِ

و می گوید: ای دوست! من ترا از برای آن می خوانم تا در کارهای بزرگ و وقایع

مشکل مرا یاری دهی و تو در کارهای کوچک مرا فرو می‌گذاری.
 ۱۵- تَنَامُ عَنِّي وَ عَيْنُ اللَّجْمِ سَاهِرَةٌ وَ تَسْتَجِيبُ وَ صَنَعُ اللَّيْلِ لَمْ يَحُلِ
 می‌گوید: خمسی از من؛ یعنی، مرا می‌گذاری و عزم خواب می‌کنی و از پیش من
 می‌روی و رنگ شب، برقرار؛ یعنی هنوز ستاره بیدار است [و تو می‌خسبی] و رنگ شب
 برقرار است / و تو می‌گردی.]

۱۶- فَهَلْ تُعِينُ عَلَيَّ عَمِّي هَمَمْتُ بِهِ وَ أَلْفِي بِرُجْرُ أَحِبَانًا عَنِ الْفَسْلِ
 می‌گوید: گفتم بدان دوست که هیچ تواند بودن که بدین فصدی که اندیشیده‌ام یاری
 دهی که قصد گمراهی اگر چه بدست اما از بددلی می‌راند.
 ۱۷- إِيَّيْ أُرِيدُ طُرُوقَ الْحَيِّ^۲ مِنْ «إِضْمٍ» وَقَدْ حَمَاءُ رَمَاءَ الْحَيِّ مِنْ «تُعَلِّ»
 می‌گوید: قصد من آنست که سوی قبیله روم که در اضم فرو آمده‌اند و تیراندازان بنی
 ثعل، ایشان را ننگه می‌دارند.

۱۸- يَحْمُونَ بِالْبَيْضِ وَ السُّمْرِ اللَّدَانِ بِهِ سُودَ الْفَدَائِرِ حُمُرَ الْحَلِيِّ وَ الْحُلَلِ
 می‌گوید: در اضم زنان خوب را که گیسوشان سیاه است و جامه‌هاشان سرخ به
 شمبیر و نیزه‌ها نگاه می‌دارند.

۱۹- فَيَسِّرُنَا فِي ذِمَامِ اللَّيْلِ مُغْتَنِفًا فَتَفْعَةُ الطَّيِّبِ تَهْدِينًا إِلَى الْحِلَلِ
 می‌گوید: ای دوست! بیا با ما در تحت شب تا به اضم برویم که اگر راه ندانیم بوی
 خوب، ما را راه نماید پیش دوست.

۲۰- فَالْحَبِّ حَيْثُ الْعِدَايِ وَ الْأَسْدُ رَابِضَةٌ حَوْلَ الْكِنَانِ لَهَا غَابٌ مِنَ الْأَسَلِ
 می‌گوید: دوست من آنجاست که دشمنان من اند و مردانی همچو شیر که نیزه‌های

۱- اصل: خو سبی

۲- در متن "جنح" آ و در حاشیه "الحی" نسخه بدل که روایت مشهورتر است با توجه به مضمون ترجمه در متن
 قرار گرفت.

ایشان به مثابه بیشه است گردد دوست بر آمده‌اند و او را نگاه می‌دارند.

۲۱- نَوْمٌ نَاشِئَةٌ بِالْجِزْعِ قَدْ سُقِيَتْ نِصَالُهَا بِسَمِيَاءِ الْفُجْجِ وَالْكَحْلِ
می‌گوید: سوی معشوقه نوبالیده فصد می‌کنم که در جز است و پیکانهاء چشم او به
آب غنج و ناز آب داده‌اند.

۲۲- قَدْ زَادَ طِيبَ أَحَادِيثِ الْكِرَامِ بِهَا مَا بِالْكَرَائِمِ مِنْ جُبْنٍ وَمِنْ بَخْلِ
یعنی: بددلی و بخل زنان را پسندیده خصلتی است. در سخن مردان در همه اوقات
این خصلت‌های زنان است. یعنی همه مردان این می‌گویند و از اوصاف ایشان خبر
می‌دهند.

۲۳- تَثْبُتٌ^۱ نَارُ الْهَوَى^۲ مِثْنَهُنَّ فِي كَبِدِ حَرَى وَنَارُ الْقَرَى مِنْهُمُ عَلَى الْقَلْبِ^۳
می‌گوید: دو آتش است در اهل جزع، یکی آتش عشق زنان که در دل‌ها قرار گرفته
است و دوم آتش مهمانی مردان که در دامن کوه افروخته می‌شود.

۲۴- يَفْتُلْنَ أَنْصَاءَ حُبِّ لَأَحْرَاكَ لَهُمْ وَيَسْتَحْرُونَ كِرَامَ الْخَبْلِ وَالْإِيلِ؛
می‌گوید: در جزع دو لون قربان می‌کنند یکی زنان که عاشق را می‌کشند و دوم مردان
ایشان که برای مهمان شتران و اسبان را می‌کشند.

۲۵- يُسْقَى لَدَيْغِ الْعَوَالِي فِي بُيُوتِهِمْ بِسَهْلَةٍ مِنْ عَدِيرِ الْخَمْرِ وَالْعَلِي؛
می‌گوید: مرد زخم خورده چون به لب زنان رسد از آب دهن ایشان شفا یابد

۲۶- لَعَلَّ إِلْمَامَةَ بِالْجِزْعِ ثَابِتَةً يَدِبُّ مِنْهَا نَسِيمُ الْبُرِّ فِي عِلِّي
می‌گوید: امید می‌دارم که یکبار دیگر در جزع فرو آیم و بوی صحت از مشاهده

۱- تَثْبُتٌ روایت یگانه و نادر است از ثَبْتُ و تُسْرِبُ به معنی برافروختن و برافروخته شدن آتش (در هر دو
معنی لازم و متعدی). روایت مشهور و مانوس «تَثْبُتٌ» است.

۲- همچنان است «الزَّعَى» بجای «الهری» که معنی سازگار و مناسبی ندارد.

۳- در اصل «قَبْلِي» در متن و «قَلْبِي» به شکل نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

دوست به مشام من برسد.

۲۷- لَا أَكْرَهُ الطُّغْنَةَ النَّجْلَاءَ قَدْ شُفِيتَ^۱ بِرَشْفَةٍ مِنْ نِسَالِ الْأَعْيُنِ النَّجْلِ

می‌گوید: اگر زخم خورم از نیزه؛ زخم فراخ و بد آنرا کراحت ندارم چون چشم‌های دوست مرا تیرباران کند.

۲۸- وَلَا أَهَابُ الصُّفَاخَ الْبَيْضَ تُسِيدُنِي بِاللَّمْعِ مِنْ خَلَلِ الْأَشْتَارِ وَالْكَيَلِ

می‌گوید: از شمشیرها نترسم وقتی که دوست سوی من نگاه کند.

۲۹- وَلَا خِلُّ بِفِرْلَانٍ أَغَاذِلُهَا^۲ وَلَوْ ذَهَبْتَنِي أَسْوَدُ الْغَيْلِ بِالغَيْلِ

می‌گوید: وقتی که [با] آهویچگان، یعنی شاهدان به بازی مشغول باشم اگر شیر فرا من رسد و به قصد هلاک من ایستند از آن باک ندارم.

۳۰- حُبُّ السَّلَامَةِ يَنْبِي^۳ هَمَّ صَاحِبِهِ^۳ عَنِ الْمَعَالِي وَيُسْفِرِي الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ

از ذکر دوست و اوصاف او و تقریر عشق خویش اجراض کرد و در موعظت و تنبیه آغاز فرمود.

می‌گوید: دوستی سلامت یعنی تندرستی دوست داشتن و تحمل مشقت ناکردن مرد را به کاهلی می‌کشد و چنین است.

۳۱- فَإِنْ جَنَحَتْ إِلَيْهَا فَاتَّخِذْ نَفْقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي الْجَوِّ فَاعْتَرِلْ

می‌گوید: اگر میل سوی حب سلامت کنی از دو چیز یکی می‌باید کردن یا سوراخی به دست آوردن و در قعر زمین رفتن یا نردبانی ساختن و به آسمان برآمدن.

۳۲- وَدَعَّ غِمَارَ الْعُلَى لِلْمُقَدِّمِينَ عَلَى رُكُوبِهَا وَأَفْتِنِعَ مِنْهُنَّ بِالْبَلَلِ؛

۱- در متن: «مُفَيْتٌ» با توضیح «آب داده شده» بین سطر و «شُفِيتَ» با توضیح «جفت کرده شد بسمت آن طعنه» به شکل نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

۲- متن «بغنی» یا «بغنی» نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

۳- صاحبها: نسخه بدل.

می گوید: بزرگی و بلندی، گرداب هاست اگر تو نمی توانی در آن گرداب ها در آمدن بگذار به کسانی که در آیند و بود که بدست آرند چنانک لایق بزرگی باشد برآیند و تواز دور فریاد می کشی. بالبلل: به اندک تری.

۳۳- يَرْضَى الدَّلِيلُ بِخَفِضِ الْعَيْشِ يَخْفِضُهُ وَالْعِزُّ عِنْدَ رَسِيمِ الْاَيْتُو الدَّلِيلُ، می گوید: مرد خسیس به اندک عیسی که دارد قناعت کند و از سفرها و تحمل اعباء مشقت ها تقاعد نماید و نداند که بزرگی در سفرهاست و مشقت کشیدن و الأدر خانه بنشین و خ... به می مال.

۳۴- فَاذْرَأِ بِهَا فِي بُحُورِ الْبَيْدِ جَانِلَةً مُعَارِضَاتٍ مَثَانِي الْلُجْمِ بِالْجُدُلِ؛ می گوید: بازدار از خود آنچه عذر را و خود را به سفرها انداز و اسبان به جنیبت کش:

۳۵- إِنَّ الْعُلَى حَدَّثَنِي وَهِيَ صَادِقَةٌ فَنِيمَا تُحَدِّثُ إِنَّ الْعِزَّ فِي التَّقَلِّ و مرتب و به دست آوردن رفعت در سفر است نه در حضر.

۳۶- لَوْ كَانَ فِي شَرْفِ الْمَأْوَى بُلُوغٌ مَنِي لَمْ تَبْرَحِ اللَّمْسُ يَوْمًا دَارَةَ الْحَمَلِ یعنی حتمل خانه آفتابست و شرف او در آنجاست.

می گوید: اگر در مقام کردن در یکجا بلندی و بزرگی بودی آفتاب از خانه خویش که حمل است به برجی دیگر نقل نکردی.

۳۷- أَمَبْتُ بِالْحَطِّ لَوْ تَادَيْتُ مُتَمِعًا وَ الْحَطُّ عَنِّي بِالْجُهَالِ فِي سُئَلِ می گوید: خواندم بخت را و گفتم پیش من باش و بخت از من روی بگردانید و پیش جهال رفت و به ایشان مشغول شد.

۳۸- لَعَلَّهٗٓ إِنِّ بَدَأَ فَضْلِي وَنَقَصُهُمْ لِمَعْنِيهِ نَامَ عَنْهُمْ أَوْ تَنَبَّهٗ لِي

می‌گوید: امید می‌دارم که چون فضل و فضائل من بخت را معلوم شود و نقصان و جهل دیگران او را محقق گردد از ایشان روی بگرداند و پیش من آید.

۳۹- أَعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَرْقُبُهَا مَا أَضَيَّقُ الْقَبِيضَ لَوْلَا فُتْحَةُ الْأَمَلِ

می‌گوید: امیدهای فراخ دارم و عیش تنگ. اگر خیال برآمدن آن امیدها نبودی زندگانی بر من وبال بودی از تنگی عیش.

۴۰- لَمْ أَرْتَضِ الْقَبِيضَ وَ الْأَيَّامَ مُقْبِلَةً فَكَيْفَ أَرْضَى وَقَدْ وَكَّتَ عَلَيَّ عَجَلِ

می‌گوید: پیش از این کی جوان بودم و روزافزون بدین زندگانی خشنود نبودم. این ساعت که پیر شدم و روزگاری که آینده بود بازگشت چگونه راضی شوم؟

۴۱- غَالَى بِنَفْسِي عِرْفَانِي بِقَبِيضِهَا فَضُنْتُهَا عَسَنَ رَحِيصِ الْقَدْرِ مُبْتَدَلِ

می‌گوید: من نفس خود را شناختم و دانستم که نفس من عزیز است. پیش هر کسی نرفتم تا مبتدل نشوم و قیمت نفس خود را گران کردم و از ارزان قدری آن نگاه داشتم.

۴۲- وَعَادَةُ النَّضْلِ أَنْ يُزْهَى بِجَوْهَرِهِ فَلَيْسَ بِعَمَلٍ إِلَّا نَفْسِي يَدِي بَطَلِ

می‌گوید: شمشیر اگر چه گوهر دار باشد و قیمتی و گذرنده و برنده اما آثار آن در دست مبارزان پیدا شود؛ چه اگر هزار سال افتاده باشد؛ ازو اثری پیدا نشود.

۴۳- مَا كُنْتُ أَوْثَرُ أَنْ يَمْتَدَّ بِي زَمَنِي حَتَّى أَرَى دَوْلَةَ الْأَوْغَادِ وَاللَّيْلِ

می‌گوید: از روزگار این توقع نداشتم که مرا بگذارد تا این زمان که دولت ناکسان بینم.

۴۴- ۱- تَقَدَّمْتَنِي رِجَالُ كَانُوا سَوَاطِئَهُمْ وَرَاءَ خَطَرِي إِذْ أَمْسِي عَلَى مَهَلِ

می‌گوید: روزگار چنین تأثیر کرد که کسانی که کمتر از من بودند و مطمح نظر ایشان به مقام من نمی‌رسید درین وقت به مرتبت از من درگذشتند و من کمتر از همه شدم.

۴۴- ۲- هَذَا جَزَاءُ أَمْرٍ أَفْرَأْتُهُ دَرَجُوا مِنْ قَبْلِهِ فَتَمَّتْ فُتْحَةُ الْأَجَلِ

۴۵- فَأَنْ عَلَّابِي مَنْ دُونِي فَلَا عَجَبٌ لِي أُسْوَةٌ بِأَنْجِطَاطِ السَّمْسِ عَنْ رُحْلِ
می‌گوید: اگر کسانی که زیرتر و کمتر بودند از من درگذشتند و بر بالای مراتب رفتند
عجیب نیست، چرا که افتدا می‌کنم به آفتاب در این باب که اگر چه از زحل شریفتر است
و نور جمله عالمست زیرتر از زحل است.

۴۶- فَاصْبِرْ لَهَا غَيْرَ مُحْتَالٍ وَلَا صَجِيرٌ لِي فِي الْحَوَادِثِ مَا يُعْنِي عَنِ الْجَبَلِ
۴۷- أَعْدَى عَدُوِّكَ أَدْنَى مَنْ وَثِقَتْ بِهِ فَحَاذِرِ النَّاسِ وَأَصْحَبِهِمْ عَلَى دَخَلِ
می‌گوید: آن کسی که خاصگی نت و ازو نزدیکتر کسی نیست پیش تو از همه
دشمنان دشمن تراوست به تو.

۴۸- وَإِنَّمَا رَجُلٌ الدُّنْيَا وَوَأَحَدُهَا مَنْ لَا يَتَعَوَّلُ فِي الدُّنْيَا عَلَى رَجُلٍ
می‌گوید: مرد دنیا و یگانه جهان آنست که بر هیچ آفریده اعتماد نکند و از همه با
حذر باشد.

۴۹- وَحُسْنُ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ مَعْجِزَةٌ فَظَنْ شَرًّا وَكُنْ مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ
می‌گوید: گمان نیکو که بر روزگار می‌بری از عجز است. همیشه گمان بددار و بترس.
۵۰- غَاصُ الْوَفَاءِ وَقَاصُ الْقَدَرِ وَأَنْفَرَجَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ
می‌گوید: کم شد وفا و بسیار شد خیانت و جفا و میان راستی و راست پیشگی راهی
دراز پیدا شد / دور و دراز / اعنی راستی میان خلق نماند.

۵۱- وَشَانَ صِدْقِكَ عِنْدَ النَّاسِ كِذْبُهُمْ وَهَلْ يُطَابِقُ مُفَوِّجٌ بِمُعْتَدِلٍ
می‌گوید: راستی‌های ترا دروغ مردمان به باد دهد و زشت کند و هرگز راست با کز
برابری باشد؟

۵۲- بِسَا وَارِدًا سُورَ عَيْشٍ كَلَّةٌ كَدَّرَ أَنْفَقَتْ صَفْوَى فِي أَيَّامِكَ الْأُولِ
می‌گوید: آنچه عمر صافی بود، در زمان اول صرف کردی. درین وقت و دارد عیشی
شدی که بازمانده است و تیره شد.

۵۳- إِنْ كَانَ يَسْجَعُ سُنَى فِي نَبَاتِهِمْ عَلَى الْعُهُودِ فَتَسْبِقُ السَّنِبُ لِلْعَدَلِ،

می‌گوید: این مردمان را ثبات نیست در عهد که اگر چیزی باشد که ایشان را برو ثبات عهد بدارد این مثل باشد که «فَسَبَقَ السَّبْفُ لِلْعَدَلِ». و اصل این مثل، آن بوده است که یکی شمشیر بزد یکی را و بکشت و مردمان در آمدند و او را ملامت کردند گفت: «سبق السیف للعدل» یعنی شمشیر بر ملامت شما سبق برد. اعی که... شما سود ندارد... و
 إِنَّ^۱

۵۴. فِيمَ اعْتَرَا ضُكَّ^۲ لُجَّ الْبَحْرِ تَزَكُّبُهُ وَأَنْتَ يَكْفِيكَ مِنْهُ مَصَّةُ الْوَسَلِ
 می‌گوید: ترا از دریای حرص یک مکیدن بس است. یعنی قدری آب ترا کفایت کند؛
 پس فصد در میان دریا چرا می‌کنی؟

مُلْكُ^۳ الْفَنَاعَةِ لَا يَبْحَثُنِي عَلَيْهِ وَلَا يُحْتَاجُ فِيهِ إِلَى الْأَنْصَارِ وَالْخَوَلِ؛
 می‌گوید: مُلْكُ ملکِ فناعه است که در محافظت آن به هیچ یار و معینی محتاج
 نباشد.

۵۵. تَرْجُو الْبَقَاءَ بِدَارِ لَائِبَاتِ لَهَا فَهَلْ سَمِعْتَ بِظِلِّ غَيْرِ مُنْتَهِلِ
 می‌گوید: این جهان را دوام و بقاء و ثبات نیست و تو در او امید بقا می‌داری و
 همچنان است که از سایه ابر ثبات می‌خواهی؛ اعی، ...

۵۶. وَيَا أَمِيناً^۴ عَلَى الْأَسْرَارِ مُطْلِعاً أَصْمُتُ فِيهِ الصَّمْتِ مَنْجَاةً مِنَ الزَّلْزَلِ
 می‌گوید: حرص بر آن مبذول داشته‌ای که اسرار الهی را دریایی، بازی خاموش باش
 که در خاموشی، خلاصی است از خطا و زلزل.

۱- چند کلمه از کتاره صفحه افتاده است.

۲- روایت مشهور و وجه فاخر کلام در این مقام «افتحام» است به جای «اعتراض».

۳- در متن: کز، نسخه بدل حاشیه: مُلْكُ با توجه به سیاق ادبی کلمه و مضمون.

۴- نسخه بدل متن: حریصاً؛ وجه مشهور «خیراً» است.

۵۷. قَدْ زَشَّحُوكَ لِأَمْرِ لَوْ فَطِنْتَ بِهِ فَأَوْبَأْتِنْفِيكَ أَنْ تَرَوْعَى مَعَ الْهَمَلِ^۱

می‌گوید: ترا برای امر آخرت پرورده‌اند تا سعادت اخروی حاصل کنی. از میان این چهار پایان بیرون شو و نفس خود را تزکیت کن و در کسب سعادت بشتاب تا از جمله این چهار پایان مُسَيَّب نباشی. الْهَمَلُ: چهارپایان مسیب.

«تَجَزَّتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ»

منابع:

- ۱- بختیار، مظفر، «زندگانی استاد مؤید الدین طفرائی اصفهانی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۲ (مرداد ۱۳۴۴)، صص ۴۵۲-۴۷۳.
- ۲- بختیار، مظفر، حیاة الطفرائی (به زبان عربی)، انتشارات سازمان اوقاف، تهران.
- ۳- الصفدی، صلاح الدین خلیل، الفیث المسجم فی شرح لامیه العجم، به اهتمام احمد محمود السمران، ۲ جلد، اسکندریه، ۱۲۹۰ ه.ق.
- ۴- الصفدی، صلاح الدین خلیل، الفیث المسجم فی شرح لامیه العجم، ۲ جلدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۷۵ م.
- ۵- محمد آبادی، باویل، «ترجمه منظوم لامیه العجم» در کتاب یادنامه ادیب نیشابوری، به اهتمام دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل کانادا، تهران، ۱۳۶۵ ه.ق.
- 6- Chao Zhugua, Chufan Shi, translated by F. Hirth - W.W. Rockhill, St. Petersburg, 1911, p.110.

۱- متن: الْهَمَلُ. با توجه به ترجمه درست بیت و دادن معنی الْهَمَلُ به طور جداگانه در حاشیه اشتباه ناشی از غفلت و اغزش قلم است.



پرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی